



سرشناسه: آریاتزاد، سیدمحمد، ۱۳۴۱ - گردآورنده، ویراستار
 عنوان و نام پدیدآور: قرآنهايي از زندگي سردار سرتيب شهيد حسن آزادي / تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ گردآوری و بازنویسی، ویراستار سیدمحمد آریاتزاد.
 مشخصات نشر: مشهد، نشر ایمان پور، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۶۶ ص. - محور (رنگی): ۱۱ × ۱۷ س. م.
 فرمت: اینترنتی (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ آ.ج. | ۲۷ | شابک: 978-622-6608-13-8

رقعتی: فهرست نویسی: شیا

موضوع: آزادی، حسی، ۱۳۳۲ - ۱۳۴۴.

موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگذشته

Martyrs -- Iran -- Biography

موضوع: شهیدان -- ایران -- مشهد -- بازماندگان -- خاطرات

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان

Martyrs -- Iran -- Mashhad -- Survival -- Diaries

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان

Martyrs -- Iran -- 1980-1988

موضوع: سرداران -- ایران

Generals -- Iran

شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

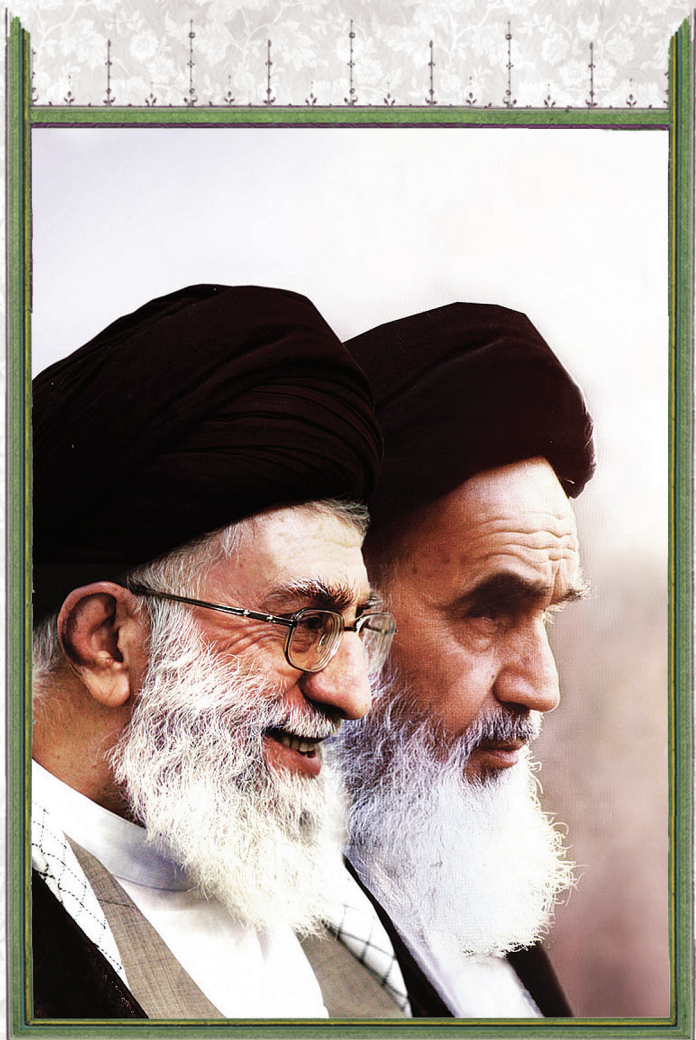
شناسه افزوده: سازمان بنیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی، اداره هنری، اسناد و انتشارات

شناسه افزوده: اینترنتی (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ آ.ج. | ۲۷ |

رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ج ۲۷، آ.ج. / DSR86

رده بندی دیویی: ۹۵۵ / ۰۸۰۹۲۴

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۴۵۲۸۱



ایثارنامه



مجموعه

عنوان کتاب: فرزانهایی از زندگی سردار سرتیپ شهید آیت الله حسن آزادی
عنوان فروست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)
تهیه و تولید: معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی
مجری طرح: اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

گردآوری

و بازنویسی: سید محمد آریانزاد

و ویراستار: سید محمد آریانزاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دیانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانزاد

تطبیق اسناد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانیور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۱۳-۸

قیمت: ۵۰٫۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید
و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاك از آلودگی ها که خود را در يك مجموعه بزرگی به نام جهان هستی در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد. و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ

قَتْلُ الشَّهَادَةِ) و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ الْمَوْتِ الْقَتْلُ)

«شهیدان به ما می گویند شما خوف و حزن نداشته باشید. دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و این آن چیزی است که ما امروز به آن

احتیاج داریم.» (امام خامنه ای حَیَاتِهِ ۱۳۹۴/۷/۵)
 (فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم های سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام بلندی است در راستای احیای ارزش های مکتب توحید و عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك ملت، جاودانه می درخشد.

معاونت فرهنگی و امور اجتماعی

بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

حسن آزادی



محل تولد: مشهد

محل شهادت: جزیره مجنون

گلزار: بهشت رضا علیه السلام

تاریخ تولد: ۱۳۳۴/۱۲/۶

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۸

آخرین سمت: قائم مقام تیپ ۲۱ امام رضا علیه السلام

شهید حسن آزادی، ششم اسفند ماه سال ۱۳۳۴ در شهر مشهد به دنیا آمد. با ارادت پدر و مادرش به ائمه اطهار علیهم‌السلام نام او را "حسن" گذاشتند. پدرش "محمد ابراهیم" کارگر کارخانه‌ی پارچه بافی و مادرش، "محترم حریری یزدی" علاوه بر کار بر روی دستگاه دستی پارچه بافیدر خانه، مسؤولیت دشوار و سنگین نگهداری و تربیت ۸ فرزند (۷ پسر و ۱ دختر) را بر عهده داشت.

در حالی که ۶ سال داشت برای فراگیری قرآن به مکتب رفت. آشنایی و انس با قرآن اشتیاقی در او ایجاد کرد که مسیر زندگی اش را در آینده شکل داد و تا پایان عمر همراهش بود. پس از آن وارد دبستان

(دبستان بزرگمهر) شد و هم زمان صبح ها به مدرسه می رفت و عصرها با علاقه و شوق زیادی در مکتب، قرآن یاد می گرفت. همواره مورد توجه معلم و مربی هایش بود و از او رضایت داشتند.

در کودکی بیشتر با پدر بزرگ و مادر بزرگش (مادری) مأنوس بود و آن ها هم متقابلاً مهر و محبت زیادی به او داشتند. این علاقه و ارتباط تا سنین بزرگسالی و حیات آن عزیزان ادامه داشت. مادر بزرگش نقش مهمی در تربیت دینی او ایفا می کرد. از همان کودکی پُرچُنْب و جوش و خوش طبع بود. با چهره ی خندان و شاداب خود، هیچ وقت آرام و قرار نداشت.

کلاس سوم ابتدایی بود که پدرش مغازه ای خرید و به شغل سبزی فروشی مشغول شد. حسن دوران ابتدایی را به طور مستمر و مداوم پشت سر گذاشت و پس از پایان تحصیلات ابتدایی، به مدت سه سال تحصیل را ترک کرد و در کنار پدر به امرارمعاش خانواده کمک می کرد. کار در کنار

پدر و مسؤولیت پذیری، حسن را با تجربه و سخت کوش بار آورد. علاقه به درس موجب شد تا حسن به صورت شبانه دوره راهنمایی را در مدرسه "خسروی" (شهید فرازی) و دبیرستان "ابوسعید" بگذراند. با تلاش و پشتکاری که داشت، روزها در مغازه کار می کرد و شب ها به درس خواندن مشغول بود. سال ۱۳۵۷ در رشته تجربی مدرک دیپلم گرفت.

در محافل و مجالس مذهبی حضور داشت. با شروع قیام های مردمی بر علیه رژیم طاغوت، همراه با مردم در راهپیمایی ها شرکت و اعلامیه ها را پخش می کرد. روحیه ی تواضع داشت و در دوستان و هم سن و سالانش ایجاد انگیزه و رغبت می کرد. با گذشت زمان و جهت گیری حرکت های انقلاب اسلامی، حسن مشتاقانه در راه پیروزی و دنبال کردن اهداف انقلاب تلاش می کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در کمیته انقلاب حضور مستمر داشت و در دستگیری عوامل فراری

رژیم و ضد انقلاب نقش به سزایی ایفا می کرد. با جمعی از دوستان و هم‌زمانش در ایجاد و سازماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشهد همکاری کرد و به عضویت سپاه پاسداران مشهد درآمد.

در مرداد ماه سال ۱۳۵۹ هنگامی که ۲۴ ساله بود با خانم "محبوبه خسرونژاد" ازدواج کرد. مراسم عقد و ازدواج او بسیار ساده، بدون تشریفات و سرشار از معنویات در محل مکتب نرجس برگزار شد. هنوز مدت یک ماه از زندگی مشترکش نگذشته بود که جنگ تحمیلی آغاز شد. یک هفته پس از شروع جنگ به جبهه عزیمت کرد و با توجه به درایت، تجربه، از جان گذشتگی و اراده ای که داشت، مسؤولیت راهبری و هدایت رزمندگان را در بخش های مختلف بر عهده گرفت.

در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۱۱، تنها فرزند زندگی مشترکش، سمیه متولد شد. حسن فرزندش را نزد آیت ا... واعظ طبسی، نماینده ولی فقیه و تولیت آستان قدس رضوی برد تا ایشان اذان و اقامه را در

گوش این فرزند نورسیده بخوانند. در طی نزدیک به سه سال، چندین نوبت در مناطق جنگی حضور، در اکثریت عملیات جنوب و غرب کشور حماسه آفرین بود. سال ۱۳۶۱ در عملیات بیت المقدس که منجر به آزاد سازی خرمشهر شد، سهم بسزایی داشت. پس از این عملیات به دلیل بیماری به پشت جبهه منتقل و در آن جا فعالیت می کرد. در این مدت مسؤولیت حفاظت فرودگاه مشهد را بر عهده داشت. از کارهای مهم و با ارزش او در این زمان، تشکیل یگان حفاظت در سپاه مشهد بود که تا مدتی مسؤولیت این یگان را نیز بر عهده داشت و در این امر مهم بسیار فعال بود.

در آخرین حضورش، با سمت معاون فرمانده تیپ ۲۱ امام رضا علیه السلام به جبهه اعزام شد و در هشتمین روز از اسفند ماه ۱۳۶۲ طی عملیات خیبر در منطقه جزیره مجنون به شهادت رسید. پیکر این سردار شهید در گلزار بهشت رضا علیه السلام مشهد به خاک سپرده شد.



با آغاز جنبش مردم و زمزمه های انقلاب اسلامی، به همراه برادرانش و بچه های اقوام در تظاهرات، حضوری فعال و چشمگیر داشت. همیشه در مسجد محل (الزهرا) بود. با بچه های محل دوره ی قرآن داشت. بچه ها را به کوه نوردی و اردو می برد و به حرم امام رضا علیه السلام می رفت.



با شروع انقلاب اسلامی، در رفتار و اخلاق حسن مثل بسیاری از افراد جامعه تغییر و تحول عمده و اساسی ایجاد شد.

لیکن در بین اعضای خانواده‌ی ما این تحول مشخصه خاص ایشان بیشتر در حسن دیده می‌شد. با قدم گذاشتن در کمیته انقلاب و سپاه راه مستقیم خود را انتخاب کرد. سرانجام با رفتن به جبهه، این تغییر و تحول شکل اساسی در ریشه‌های سراسر وجود او گرفت، و شهادت نتیجه‌ی آن تغییرات بود.

رحمت خدا به شیر پاک مادرم که هدایتم را
 مدیون شیر حلال و دامن مسلم پرورش می‌دانم.
 اینک برای دوام جبهه، حق امانتش را در راه اسلام
 هدیه کرده و با قدردانی از پدر پیرم که عمری
 با درآمد کم و ناچیز ولی حلال، رنج معیشت
 زندگی‌مان را متحمل شده و دست به کاری خلاف
 شرع نزد. سعادت فرزندانش را بیشتر اهمیت داد،
 تا درآمد ناچیز دنیایی.

با ورود امام خمینی علیه السلام به ایران، حسن بیشتر وقت خود را در بیرون از منزل می‌گذراند و به دنبال اهداف و برنامه‌های انقلاب، دیگر به مغازه نمی‌رفت. تمام وجودش سرشار از عشق به امام، انقلاب و اسلام شده بود.

خانواده که او را مصصم و با اعتقاد راسخ می‌دیدند، با فعالیت‌های حسن در جهت پیروزی انقلاب، مخالفتی نداشتند.

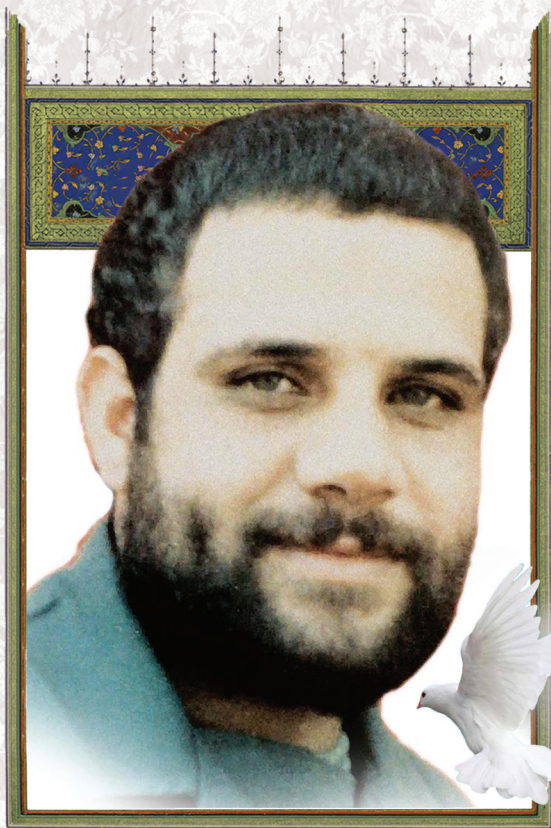


با پیروزی انقلاب اسلامی، حسن عضو فعال و تأثیرگذار کمیته انقلاب اسلامی مشهد شد. اوایل ورودش به کمیته، مأمور پیگیری و دستگیری ساواکی‌ها، مزدوران شاه، فرصت طلبان، ضدانقلاب و یاغیان فراری بود. با همکاری و مساعدت تعدادی از دوستان و همکارانش در ایجاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مشهد مشارکت کرد و در تاریخ ۱۳۸۵/۰۳/۱۵ به عضویت سپاه درآمد. به دلیل حُسن مدیریت، صلابت، صفای باطن، تواضع و سایر خصوصیات خوب و تأثیرگذارش به سمت مسوول حفاظت منطقه ۴ سپاه انتخاب شد. در همین ایام به واسطه‌ی علاقه‌ی زیادش به امام رضا علیه السلام و حرم مطهر ایشان، مدتی در کمیته مبارزه با فساد در حرم مأمور به کار بود.

محمد ابراهیم آزادی، پدر شهید

از همان ابتدای حضورش در کمیته‌ی انقلاب اسلامی وقت خود را به طور شبانه روزی در مبارزه شدید و درگیری با منافقین و افراد ضد انقلاب می‌گذراند. حتی موقعی که در منزل حضور داشت همیشه در فکر انجام وظایف و استمرار این مبارزه بود به گونه‌ای که شب و روز برای او مهم نبود و همواره این فکر سراسر وجودش را فرا گرفته بود. حسن در طی این دوران بدون وقفه و با جدیت در مبارزه با گروهک منافقین و سایر معاندین ضد انقلاب در مشهد و نواحی اطراف تلاش می‌کرد. صیانت و حفظ سنگرهای مختلف انقلاب، پاسداری از خون شهیدان، حفظ وحدت و

آرمان‌های امام خمینی علیه السلام و ولایت فقیه را برخورد
و سایرین واجب می دانست.
در سرکوب و از بین بردن توطئه های منافقین و
ضد انقلاب در مشهد لحظه ای از پا نمی نشست.
طی دو نوبت توسط منافقین مورد سوقصد قرار
گرفت و توانست با سرعت عمل و هوشیاری ترور
آنان را نافرجام و عاملین را مضروب و متواری کند.



ایشان بیشترین مأموریت‌های خود را برای شناسایی منافقین در درون شهر انجام می‌داد. در یکی از شب‌ها به اتفاق تعدادی از دوستانش در چهارراه میدان بارمشهد به یک وسیله‌ی نقلیه مشکوک و آن را تعقیب می‌کنند.

آن خودروی مشکوک به اتفاق چند نفر سرنشین بلافاصله با سرعت می‌وند. حسن و دوستانش با خودرو آنان را تعقیب می‌کنند. تا این‌که سرانجام آن‌ها از خودرو پیاده و در پیچ کوچه‌ی باریکی کمین کرده و زمانی‌که حسن و دوستانش از راه می‌رسند، به سمت آن تیراندازی

می‌کنند. بر اثر این درگیری، یک از عابران شهید و حسن هم مجروح می‌شود. علاوه بر این، چند نفر دیگر از عابران پیاده که در همان محدوده حضور داشتند، زخمی و به بیمارستان منتقل می‌شوند. حسن را با سروصورت زخمی به منزل آوردند که پس از مدتی مداوا و بحمدالله بهبود پیدا کرد.

يك روز قرار بود حسن برای ملاقات مادرم که مریض احوال بودند به منزلمان بیاید. من آن زمان به همراه چند نفر از بچه‌های هم سن و سال خودم در مقابل منزلمان بازی می‌کردیم که دیدم برادرم حسن و چهار نفر از بچه‌های سپاه در سمت دیگر خیابان از خودرو پیاده شدند.

ناگهان یکی از دوستان حسن متوجهی خودرویی شد که در کنار خیابان متوقف بود. شب قبل به آن‌ها اطلاع داده بودند که يك خودرو با فلان شماره در خیابان آب و برق (در مشهد) به سرقت رفته و این کار توسط منافقین صورت گرفته است. یکی از دوستان حسن سریعاً این خودروی مسروقه را شناسایی می‌کند و به حسن می‌گوید

که سریعاً سوار خودرو شود. چون خودرویی که منافقین شب قبل به سرقت برده‌اند در آن سمت خیابان قرار دارد.

در این بین منافقین که به قصد ترور حسن به آن جا آمده بودند به محض این که می فهمند برادران سپاهی متوجه حضور آن ها شده‌اند از محل متواری می شوند. حسن و دیگر برادران سپاهی هم منافقین را تعقیب می کنند و موفق می شوند که آن ها را در مقابل چهارراهی متوقف کنند. اما چون منافقین زودتر به چهارراه رسیده بودند نارنجکی را به داخل خودروی حسن و همکارانش می اندازند. در این بین یکی از دوستان حسن مجروح می شود و حسن هم سریعاً خودش را به بیرون از خودرو پرتاب کرده و چند غلت می زند پس به سمت منافقین تیراندازی می کند که دو نفر از منافقین کشته و یک نفر مؤفق به فرار می شود.

حمید آزادی، برادر شهید

با وجود شرایط سخت اول انقلاب که بسیاری از بچه ها تحمل آن را نداشتند، حسن روحیه ی بسیار با صفا و چهره ی خندان و شادی داشت و با حضور صمیمی و شاد خود به ما روحیه می داد و با آن عشق و علاقه ای که به امام خمینی علیه السلام داشت، عامل تحرک بسیاری از بچه ها بود.

شهید عزیز و بزرگوار آزادی، فردی بود که اساس کارهایش را در همه ی امور، استقامت و پایداری تشکیل می داد. و او در سخت ترین شرایط و بحران های اول انقلاب با توکل به خداوند متعال و تکیه بر این اصل اساسی، در جهت رفع مشکلات همیشه با تدبیر و اندیشه های منطقی و حساب شده نهایت سعی و تلاش خود را به عمل می آورد.

عبدالکریم نیشابوری، هم رزم شهید

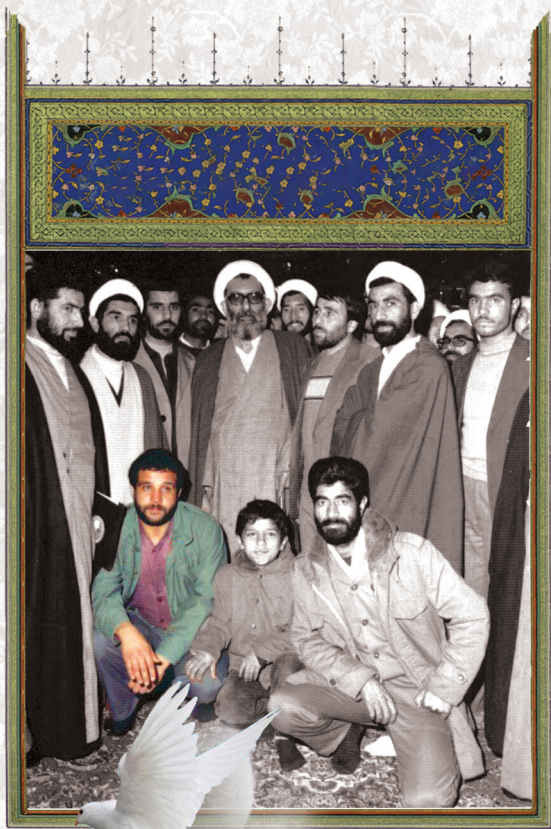
یکی از کارهای مهم و با ارزشی که ایشان انجام داد تشکیل یگان حفاظت سپاه پاسداران در مشهد بود که شخصیت های مذهبی را تحت پوشش قرار می داد.

در هنگام برگزاری نماز جمعه مشهد، من در صف اول نماز نشسته بودم که یکی از همراهان گروه تصویربرداری با قطع و وصل کردن سیم و جریان برق، قصد دارد با سیم حاوی برق، آیت ا... طبسی را ترور کند که محافظین متوجه شدند و تیراندازی کردند.

حاج آقای طبسی می خواست بیفتد که در

همان لحظه شهید بزرگوار آزادی خود را حایل و سپر جان ایشان قراردادند و ترور حاج آقای طبسی خنثی شد.

در این موقع تعداد زیادی از نماز گزاران فرار می کردند ولی شهید آزادی به جای فرار حفاظت یکی از مسؤولین انقلاب را بر عهده گرفت، اگرچه ممکن بود خود ایشان به شهادت برسد ولی روحیه ایثارگری ایشان این محدودیت‌ها را برایش کم رنگ کرده بود.



در سال ۱۳۵۷ حین مأموریت با شهید حسن آزادی آشنا شدم. او صفای باطن، معرفت و مردانگی، جوانمردی، لبخند های توأم با مهربانی داشت. با گذشت زمان تغییر و تحولاتی در رفتار و شخصیت او دیده می شد.

هر روز روحیات معنوی بر او تسلط بیشتری می یافت. همواره دنبال عدالت اجتماعی و طرفدار الگوی مولای خود، امیرالمؤمنین بود. فعالیت های مذهبی و عبادی خود را به نحو احسن انجام می داد. الگوی او در سیاست، امام خمینی قُدْسِ سَیِّدِهِ بود.

او همیشه توجه به کارهای خوب و دوری از کارهای بد را گوشزد کرده و بیشتر وقتش را صرف امور خیریه می کرد.

در مواردی که حق کسی ضایع می شد، بسیار عصبانی بود و در آن زمان، با فرستادن صلوات خود را آرام می کرد.

در بحران‌ها و مشکلات سخت و خطرناک با خونسردی کامل به مقابله با آن‌ها می رفت. بزرگترین آرزوی او پیروزی اسلام و حیات جاوید امام و گسترش اسلام در سرزمین‌های دیگر بود.

هادی سعادت، هم رزم شهید

ایشان از جمله افرادی بود که سفارش‌ها و توصیه‌های بسیاری را فقط با عمل بیان می‌نمود و از جمله افرادی نبود که فقط حرف بزند، در جلسات مختلف بحث و گفتگو کند. بلکه او همه را با عمل خود ارشاد می‌کرد، با خلوص عمل و صداقت تمام دوستان را راهنمایی می‌نمود. در بسیاری موارد از حق مسلم خود به خاطر عشق به انقلاب و اهداف اسلام می‌گذشت. همیشه صادقانه و خالصانه انجام وظیفه می‌نمود و از هیچ کوششی در این راستا فروگذار نبود.

عبدالکریم نیشابوری، هم‌رزم شهید

در مورد انقلاب اسلامی، ایشان بسیار مشتاق و وفادار، دلباخته و مدافع امام خمینی علیه السلام بود، جنگ تحمیلی را توطئه‌ی ابر قدرت‌ها و پایداری در راه دفاع از میهن و کیان اسلامی را وظیفه‌ی همه‌ی ملت می‌دانست و در نوشته‌ها و نامه‌هایش نیز اشتیاق خود را در مورد شهادت بارها مطرح می‌کرد.

شهید حسن آزادی یک پاسدار ساده بود و با مکتب نرجس (حوزه علمیه خواهران در مشهد) در ارتباط بود و از طرفی مکتب نرجس هم با سپاه پاسداران همکاری داشتند، آشنایی من با حسن زمانی انجام گرفت که من از تهران به مشهد آمدم تا در مکتب نرجس مشغول طلبگی و دروس حوزوی شوم. شهید، زمانی که تصمیم به ازدواج گرفته بودند، چون با یکی از خواهران مکتب نرجس آشنایی داشتند، توسط راهنمایی ایشان، آشنایی بین ما انجام شد و یک جلسه معارفه برگزار شد. در واقع از طریق مکتب نرجس از من خواستگاری کرد.

محبوبه خسرو نژاد، همسر شهید

دورانی که من با حسن بسر بردم بسیار کوتاه اما سرشار از معنویات و خدایسندانه بود. حسن فردی خوش روی و دوست داشتنی بود. حسن برای من تنها یک همسر نبود، بلکه یک استاد نمونه بود. شاید آن موقع من زیاد به وجود او پی نمی بردم! اما حال که می اندیشم به این نتیجه می رسم، اگرشناختی که حالا پیدا کردم آن موقع می داشتم، شاید یکی از سنگ های سنگین سرراه حسن نمی بودم!. اما او شکلی ساخته شده بود که هیچ سنگی نمی توانست سد راه او شود. رفتن به جبهه را یکی از دستورات اسلام و واجب و درجهت پشتیبانی از ولایت فقیه می دانست. او آن قدر که از حضور در جبهه لذت می برد از زندگی روزمره در پشت جبهه لذت نمی برد.

محبوبه خسرو نژاد، همسر شهید

ایشان تمام صحبتش، تمام تدریسیش، حداقل آن درسی که ما گرفتیم، این بود که یک هدف را دنبال کنیم. برای او اهداف اسلامی مطرح بود، از اشخاصی بود که برای اسلام خدمت می کردند. من دیگر در یک کلام عرض می کنم، ایشان به هدفی که سالها برای آن تلاش می کرد، رسید.



... می‌روم برای احیای اسلام عزیز و نابودی دشمنانش که دشمن انسانیت و شرف و حیثیت و حریت هستند. می‌روم تا مستضعفین جهان را نجات بخشیده و قوانین قرآن را به تمامی ملت جهان هدیه داده و پرچم "لاله ا....." و محمد رسول ا... علی ولی ا...،" نایب الامام روح ا... را بر سراسر جهان برافراشته داریم. انشا... این اراده خداست ...

... جوادآقا برادر خانم شهید آزادی هم آمده بود، من فامیلش یادم نیست. او را پیش خودش آورده بود، و مرتباً هم اصرار داشت که مواظب جوادآقا باشید، چون تجربه ندارد، او با ضمانت من به جبهه آمده است، اگر شهید بشود، من هم باید شهید بشوم! این را مطرح می کرد غافل از این که ایشان خبر نداشت، برادر خانمش به وسیلهی آمبولانس خط مقدم جبهه رفته بود. ظهر نشده بود که با بیسیم به ما اطلاع دادند جوادآقا به فیض شهادت نایل شدند.

حسن مشغول هدایت یک جناح دیگر، جناح چپ ما بود. جناح چپ ما. شب که مراجعه کرد، مرتب از برادر خانمش می پرسید.

ما نگذاشتیم آن موقع بفهمد! به او می گفتیم، اگر صلاح بدانید، هوا که تاریک شد، بنشینیم و با هم یک دعای توسلی بخوانیم.

در سنگر فرماندهی - سنگر که نبود - که بیشتر شبیه یک چاله بود! هیچ جا و چیزی برای پشتوانه نداشتیم. آن جا نشستیم و پنج، شش نفری مشغول خواندن دعای توسل شدیم. شهید آزادی مدام سؤال می کرد، جواد آقا کجاست؟ ما هم به عناوین مختلف مطرح کردیم، در گردان فرماندهی دارد اعلام وجود می کند. حالش خوب است. خودش خبر داشت یک اتفاقی افتاده است. در آن حالتی که ایشان مشغول دعا و نیایش بود، تشخیص دادیم که اگر به او بگوییم آمادگی شنیدن دارد! آرام آرام به او گفتیم. تبسمی کرد و گفت، خوش به حالش. از ما سبقت گرفت. ولی این را بدانید که من هم باید پیش او بروم! دقیقاً این کلمه را زمانی گفت که ۱۲ ساعت بعدش خودش هجرت کرد.

محمد اکبری، هم رزم شهید

... الحمدا... که در خانه ی مسلمان به دنیا آمدم و خدا را شکر که جنایت های از خدا بی خبران را دیدم و از این بابت آگاهانه، تشنه ی احکام اسلام و حکومت اسلامی گشتم. باز الحمدا... که حکومت اسلامی را دیدم و سپاس بی کران به درگاهش که بر من منت نهاده و راه راست را نشانم داد و به پاسداری از مکتب پربرکت اسلام و احکام مقدس قرآن و حریم مسلمانان راهنمائیم کرد. با حمد و ثنا به پیشگاهش که از باب کوشش حیاتم را در این صفحه تاریخ مقرر فرمود که حق از باطل به خوبی تمیز داده می شود و جبهه اسلام که مشخص و مانند روز روشن است و رهبر اسلامی مان، امام برحق مسلمین، که از پیشوایان و رهبران ضلالت و گمراهی، روشن و آشکار است. (تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۱۷)

بخشی از نامه ی شهید به پدر و مادرش

هر وقت از جبهه می آمد اول به خانه ی ما و دیدن مادر می آمد. حتماً به بهشت رضا علیه السلام و زیارت مزار شهدا می رفت. مرا به حرم می برد و با هم به دعای کمیل می رفتیم. با من خیلی صمیمی بود. من خواهر شهید، افتخار می کنم چنین برادری دارم که الگویی برای همه ی فامیل و دیگران است. او در وصیت نامه اش به من گفته، که خواهرم زینب وار باش و با سختی ها دسته و پنجه نرم کن، تا در برابر حضرت زینب علیه السلام با افتخار و سربلند باشم. می گفت، باید همیشه حق را بگویند و امر به معروف و نهی از منکر انجام دهید.

فاطمه آزادی، خواهر شهید

در ابتدای ورودمان به شهر اهواز و پس از معرفی خود به سپاه، بلافاصله عازم پایگاه منتظران شهادت شدیم. به محض ورود به پایگاه، تابلویی در سردر دیوار آن، چشمان من را به خود جلب کرد که با خط بسیار زیبایی روی آن نوشته شده بود، "پایگاه منتظران شهادت!" دیدن این صحنه آن چنان تحولی سریع و عجیب در انسان ایجاد می کند که بسیار آموزنده و سازنده است.

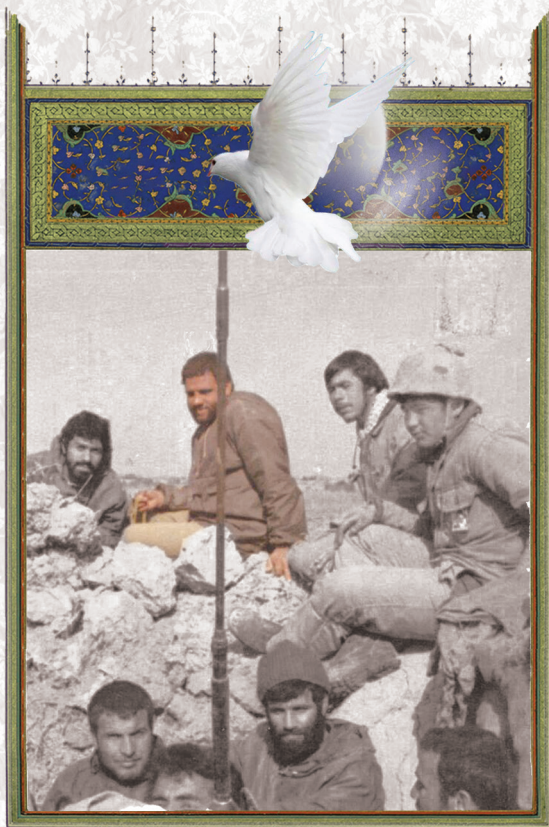
در پایگاه از جوان ۱۳-۱۴ ساله تا پیرمرد ۶۰-۷۰ ساله به چشم می خورد. از چشمان اکثریت آنان واقعاً انتظار برای شهادت می بارد.

اصلاً باید گفت آن جا دانشگاهی است که در هیچ

جای دیگر نظیرش را نمی توان یافت. دانشگاهی که در آن درس خلوص و عشق و فداکاری در راه رسیدن به لقاء... آموخته می شود. درس ایثار و جانبازی، درس چگونه زیستن و چگونه مردن، درس عزت و شرف، درس استقلال و آزادی تا درس جهاد و چگونه با دشمن متجاوز روبرو شدن. درس ایثار و گذشت و عدالت، درس خون و شهادت به انسانی که توانسته از همه ی بندها رهیده باشد، آموخته می شود.

آری در این دانشگاه، استاد از شاگرد، فرمانده از فرمانبردار، بسیج از سپاه، روحانی از غیرروحانی تمیز و تشخیص داده نمی شود. همه و همه با هر چه در توان دارند، می خواهند که هر چه بیشتر خدمت کنند. خدمت به اسلام و مسلمین، خدمت در به پیروزی رساندن هر چه سریعتر جنگ، خدمت به جهانی کردن انقلاب اسلامی، خدمت به نجات تمامی مستضعفین و به ستم کشیدگان جهان، خدمت هر چه بیشتر به خود سازی و دیگر سازی. آن جا مسئله ی اصلی، مسئله ی جنگ است.

بخشی از نامه شهید به همسرش



نیایش تنها وسیله ای برای کسب نیازمندی های ما نیست ، بلکه خود تجلی یک عشق نیز هست . غالباً آن چه با منطق و بررسی و تحلیل و علم و تفکر علمی و فلسفی به چنگ نمی آید ، با عشق و با پیوستگی روح به معشوق و با اخلاص درون و تخلیه از هر چیز بدست می آید .

سال ۱۳۶۲ در آخرین روزهای ماه پاییز، همسرم برای اندک مدتی به مشهد آمده بود. به هنگام برگشت به منطقه من و تنها فرزندش را به یکی از شهرهای مناطق جنگی غرب کشور (شهر ایلام) - برای مدتی حداقل تا قبل از تعطیلات - برد. ما در شهر ایلام منزلی در اختیار گرفته بودیم، اما همسرم در خط جبهه به سر می برد و هراز چند گاهی از ما سری می زد. تا این که مأموریتی در تهران برایش پیش آمد. از ایشان خواستم تا من و فرزندش را همراه خود ببرد.

هوا به شدت سرد و سرمای شدیدی غرب کشور را فرا گرفته بود. شب از ایلام به طرف تهران

حرکت کردیم. به علت لغزنده بودن جاده و سرمای شدید، مجبور بودیم از آن حد مجاز هم آهسته تر حرکت کنیم. نزدیکی های صبح، از کرمانشاه عبور کردیم و وارد جاده ی همدان شدیم. اندکی که جاده همدان را طی کردیم، همسرم خودرو را در کنار جاده نگه داشت تا فریضه ی نماز صبح را به جا آوریم. اما همه جا پوشیده از برف و یخ بود. شهید آزادی از خودرو پیاده شد. برای بدست آوردن آب تلاش می کرد. مثل این که در آن صبح بسیار سرد، تمام آن محیط سرما و یخ، خداوند تبارک و تعالی، شهید حسن را مورد آزمایش قرار داده بودند. تا این که پس از مدتی توانست برکه ی بسیار کوچکی در آن بیابان پوشیده از یخ و برف، پیدا کند. به هر زحمتی بود یخ های آن برکه را شکست و توانست وضو بگیرد. در کنار جاده باد سوزان و سردی به صورت سیلی می زد. با آرامش تمام به اقامه ی نماز ایستاد. من در داخل خودرو نظاره گر این صحنه بودم، واقعاً به این روحیه ی

بالای وی غبطه می خوردم.

بعد از اتمام نماز وقتی داخل خودرو آمد، به چهره‌اش که نگاه کردم، دیدم تمامی صورت و محاسن ایشان سفید شده و پوشیده از بلورهای یخ است. شاید در آن صبح متوجه نشدم، این سفیدی که بر چهره وی نقش بسته نشانه‌ی بدی باشد. اما بعد از شهادت ایشان متوجه شدم که آن بلورهای یخی، به بلورهای گرم خون شهادت تبدیل شده است و آن راز و نیازهای وی بود که او را به این کمالات الهی رساند.

با شروع عملیات خیبر در اسفندماه ۱۳۶۲، حسن به عنوان جانشین تیپ ۲۱ امام رضا علیه السلام در این عملیات شرکت کرد. در روز عملیات، (تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۸) بالگردها و هواپیماهای عراقی، رزمندگان اسلام را زیر آتش راکت و مسلسل قرار می دهند. شهید آزادی نیز همراه دیگر رزمندگان در خط مقدم جبهه، مورد اصابت ترکش راکت های عراقی قرار می گیرد و به سختی مجروح می شود. برادران امدادگر در همان نقطه به مداوای ایشان می پردازند که متأسفانه مفید واقع نشده و آن بزرگوار شهید می شود. به علت آتش شدید عراقی ها، کسی قادر به انتقال پیکر آن شهید عزیز و دیگر شهدا به پشت جبهه نشده و سرانجام به عنوان مفقود الاثر اعلام می شود. بعداً روح آن عزیز در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۲۸ تشییع و در بهشت رضا علیه السلام مشهد به خاک سپرده شد.

محمد ابراهیم آزادی، پدر شهید



چند روز پس از شهادت حسن، خبرش به من رسید. در آن زمان ۲۱ سال داشتم و دخترم تازه ۳ سالش تمام شده بود. بیشتر خانواده و اقوام در کنارمان حضور داشتند. پس از آن هرگز اجازه ندادم دخترم نبود پدرش را حس کند و کمال تلاشم را برای تربیت تنها میوه‌ی زندگی‌ام با حسن به کار گرفتم.

آن طور که دوستانش گفتند، همان روز که به شهادت رسید، قبل از آن غسل شهادت کرد و با دوستانش به شوخی پرداخت. با این که می‌دانستم یک روزی حسن شهید می‌شود، اما دلم نمی‌خواست که او به شهادت برسد. وقتی که

خبر شهادتش را برایم آوردند، احساس کردم تمام درها به رویم بسته شده است (درهای معنویت) اما از آن به بعد تصمیم گرفتم، دفتر زندگی‌م را که با حسن داشتم در ذهنم ورق بزنم و خاطراتش را در ذهنم برای همیشه زنده نگه دارم و تا زمانی که زنده هستم، هیچ‌گاه این دفتر معنویت را به فراموشی نسپرم.

روزی که خبر کشف و انتقال پیکر شهید آزادی را به من دادند، به مراتب سخت تر از روز شنیدن خبر شهادت ایشان بود.

۱۵ مهر سال ۱۳۹۵ صبح که از خواب بیدار شدم، همه چیز متفاوت بود. گویی حسن دوباره به خانه بازگشته است.

آن قدر دلم هوای شهید را کرد که تا کسی گرفتم تا به بهشت رضا عَلَيْهِ السَّلَام بروم و لحظاتی را با حسنم بگذرانم.

سوار تاکسی شدم و مشغول خواندن سوره جمعه بودم که ناگهان به خودم آمدم و دیدم

تا کسی به جای آن که از جاده به سمت بهشت
رضا برود از داخل شهر مسیرش را انتخاب کرده
است.

بله آن جا شهرک ابوذر بود جایی که بهترین
دوران زندگی ام را با حسن در آن خیابان ها
گذرانده بودم. گویی حسن دستم را گرفته و تمام
آن خیابان ها را به من نشان می دهد. به بهشت
رضا رسیدم، وقت اذان ظهر بود، نمازم را خواندم و
بر سر آرامگاه شهید حاضر شدم.

کلی با شهید درد دل کردم و زمانی که قصد
بازگشت کردم، تلفنم به صدا درآمد و آن خبر را
شنیدم.

دیگر نمی دانم چگونه خودم را به خانه
رساندم؟ همه آن جا برای گفتن تسلیت و چشم
روشنی منتظر من بودند.

از من پرسیدند که شهید را کجا دفن کنیم؟ من
گفتم، ۳۳ سال است که من بر سر مزاری می روم

که نام حسنم بر روی آن نوشته شده و می خواهیم
حسن همان جا آرام بگیرد. من با آن خاک خو
گرفته ام و خواستم مزارش تغییر نکند.

شنبه هفته‌ی بعد زمانی که پیکر شهدای تازه
تفحص شده را از فرودگاه مشهد آوردند گویی یار
گمشده ام دوباره به خانه بازگشت. اما از حسن
رشید من، تنها چهار پنج تا استخوان باقی مانده
بود. همسرم به هدفی که داشت و آن هم تقرب
به خدا بود، رسید.

تعهد شهید در مورد حراست از انقلاب و مرزهای جمهوری اسلامی، موجب حضور دایمی ایشان در جبهه های مختلف می شد که از جمله می توان شرکت ایشان در عملیات آزادی خرمشهر، هویزه، آزاد سازی آبادان، پل بُستان، سومار و عملیات خیبر را نام برد.

همکاری نزدیک ایشان با برادران جهاد سازندگی جهت بازسازی پل های گذر رزمندگان، جاده ها و سنگر سازی ها، فراموش نشدنی است. آخرین نوبت اعزام به جبهه که به صورت

خانوادگی در ایلام به سر می‌بردیم، ایشان به من گفت: که دیگر در این جا ننماید و به مشهد بروید! چون ممکن است خطری متوجهی شهر ایلام بشود.

پس از این که ما به مشهد آمدیم، ایشان در عملیات شرکت کرد و به شهادت رسید.

پس از اقامه ی نماز صبح، ایشان به خط رفتند و در آن جا به شدت مجروح شدند. بچه‌ها با قایق می‌رفتند و جنازه‌ها را به این طرف آب منتقل می‌کردند، جنازه حسن را تا همان نزدیک‌ها آورده بودند اما به علت آتش زیاد دشمن، مؤفق به انتقال آن نشدند و متأسفانه جنازه اش همان جا مانده بود.

آخرین مرتبه ای که ایشان اعزام شده بود هم این مطلب را عنوان که برای رفتن آماده شده است. که با شهادت او همه ی ما متأثر شدیم. خلاء وجود او هنوز باقی است.

عبدالکریم نیشابوری، هم رزم شهید



فرازی از وصیت نامه

شهید

... وقتی شهادت در راه خدا باشد، انسان‌های مؤمن شهادت را انتخاب می‌کنند که مردنی است براساس انتخاب، نه مردنی که برآنان تحمیل شده باشد.

این بنده سال‌ها که خود چگونه مردن را انتخاب کرده‌ام، امیدوارم خداوند نصیبم کند و چنین است، کسانی از مرگ می‌ترسند که از اعمال گذشته خود وحشت دارند.

ولی کسانی که اعمال نیکو انجام داده باشند، آرزو دارند که هرچه سریعتر پاداش اعمال نیک خود را ببینند. دنیا به منزله‌ی محل زراعت می‌باشد و مرگ پلی است بین این دنیا و آن دنیا که نتیجه زراعت خود را در می‌کند.

مادرم، کوه باش و چون کوه استقامت کن و لحظه‌ای از نام و یاد خدا غافل مباش و در راه دین بکوش، زیرا هرچه بکوشی کم است.

خواهرم، زینب و اربانام لایمات دست و پنجه نرم کن تا همیشه سربلند باشم و از داشتن چنین خواهری بر خود بیالم.

می‌خواهم موقعی که شهید شدم و به این درجه افتخار آمیز نایل شدم، چشمان مرا باز بگذارید تا

دشمن نگوید شهادت بر او تحمیل گشته، بلکه او با دیده بصیرت بر این راه قدم گذاشته و با عظمی راسخ آن را به انتها رسانیده.

در این پیام به همه ی آن هایی که لذایذ و شهوات مادی پرده های مکدر بر جلوی چشمان آن ها آویخته است، خطاب می کنم که دست هایم را بیرون بگذارید، دنیا طلبان و عافیت طلبان ببینند که از تمتع دنیا چیزی با خود نمی برم.

آری شهید شاهد است و شهادت من در راه اسلام و قرآن شاید به تواند جوششی در جوانان به وجود آورد. پس از شهادتم گل سرخ به سینه بچسبانید، زیرا که من از مرگ نمی هراسم.

چون بعد از مرگ زندگی تازه ی من شروع می شود و

انگار تازه از مادر متولد شده ام .
من از همه ی ملت ایران می خواهم که مسجد ها
را رها نکنند ، مسجد سنگراست و سنگرها را محکم
کنید و ملتی که شهادت برای او سعادت است پیروز
است ...

(۱۳۶۰/۱۰/۳۰)